

اشاره

با نزدیک شدن به روزهای پایانی پخش سریال یوسف پیامبر و با عنایت به اقبال عمومی به این سریال و با توجه به این مهم که در هر صورت این سریال برداشتی از قرآن کریم بوده و وجهه محتوایی و دینی آن پررنگتر از پس‌زمینه سرگرم‌کننده آن است، لازم دانستیم در قالب یک نشست به بررسی ابعاد مختلف این سریال بپردازیم. بی‌شک برای پرداختن بی‌شائبه و منصفانه به این سریال بایست مدت‌ها از شرایط پخش آن فاصله گرفت تا به دور از هیاهوی منتقدین رنگارنگ رسانه‌ای و همچنین پاسخ‌های عوامل سازنده بتوان در سایه تاملی دقیق نقاط قوت و ضعف این گونه ساخته‌های رسانه‌ای را تحلیل نمود. پدیده‌هایی چون سریال یوسف پیامبر و یا فیلم سینمایی *اخراجی‌ها ۲* که به شکل آیینی مردم را پای قصه‌پردازی خود می‌نشانند، شایسته نقدی دقیق فراتر از انگیزه‌های سازندگان و مدیران است. مهمی که امیدواریم *روایتی هنر و اندیشه* در وقوع آن در آتی، سهمی داشته باشد.

آتش‌زور سریال یوسف پیامبر از چند جهت شایسته توجه است. این سریال از سویی قصه‌ای قرآنی را دست‌مایه قرار داده است که اتفاقاً به لحاظ خوانش قرآنی نیز در روایات و سخنان پیامبر خدا (ص) و ائمه (ع) شرایطی برای قرائت آن توصیه شده است. ضمن این‌که این قصه در قرآن به عنوان *احسن القصص* معرفی شده است و هر کس هم به اقتضای دیدگاه و موقعیت نگرشش به مقوله *احسن القصص*، تعبیری متفاوت از آن می‌کند:

برخی سوره یوسف را به جهت برداخت داستانی و نحوه دراماتیزه کردن داستان و یا نحوه به کارگیری فنون قصه‌گویی، احسن می‌انگارند. برخی دیگر به جهت نحوه تعبیر پیام و شیوه پیام‌رسانی آن را برجسته می‌دانند و....

حال این قصه از صورت نوشتاری به رسانه تلویزیون با ویژگی‌های خاص خود منتقل شده است، به ویژه این‌که این قصه با نگاهی شیعی و از سیمای جمهوری اسلامی پخش می‌شود. از دیگر سو این سریال نسبت به سریال‌های دیگر تلویزیون از برنامه‌های طولانی به شمار می‌آید در حالی که سوره یوسف در قالب قرآنی جزو سوره‌های طولانی نیست. از جهت دیگر این سریال از مخاطب نسبتاً پرشمار و فراوانی برخوردار شده است و با توجه به مضمون دینی و بنا نهادن رابطه‌ای خاص با مخاطبان تلویزیونی قابل تأمل است. علاوه بر مخاطبان داخلی با توجه به شعاع گسترش رسانه‌ای، این سریال در چند کشور دیگر مسلمان نیز از تلویزیون‌های مختلف پخش می‌شود و در همان کشورها نیز از مخاطبان زیادی برخوردار است.

سریال یوسف از جهت دامنه‌ی تأثیر اجتماعی نیز قابل توجه است. بازتاب این سریال در پیامک‌های روزمره مردم نشان از رویکرد قابل توجه مردم به آن دارد. پیامک‌هایی که با موضوع گیری‌های متفاوت و از زوایای متنوع، این سریال را در کانون توجه مردم نشان می‌دهد.

در برخی قسمت‌های سریال، حتی تطبیقات سیاسی‌ای نیز از سوی تماشاگران بر سریال وارد می‌گردد و شخصیت‌ها یا وضعیت‌های این سریال بر اوضاع و اشخاص سیاسی تاویل می‌شوند.

همه این رویکردها از زاویه نگاه نمایشی، زیبایی‌شناختی، تأثیر رسانه‌ای و مخاطب‌شناسی جای توجه جدی دارند. به نظر می‌رسد سریال یوسف پیامبر، صرف نظر از نگاه ارزیابانه مثبت یا منفی، یک پدیده رسانه‌ای و مذهبی است که برای پژوهشگران رسانه و جامعه‌شناسان رسانه‌ای و حتی مدیران و برنامه‌ریزان فرهنگی قابل مطالعه است که با تحلیل و بررسی وجوه مختلف آن، می‌توان ظرفیت‌ها، فرصت‌ها، آسیب‌ها و آفت‌ها را بازشناخت و در آینده از این تجربه‌ها و از مجموعه کامیابی‌ها و ناکامی‌ها بهره گرفت و برای ارتقای رسانه‌ای و هنری مجموعه‌های تلویزیونی به ویژه سریال‌های مذهبی و قرآنی به کار گرفت.

مجموعه این بحث‌ها گرچه به یک سریال مشخص مربوط است ولی جهت و رویکرد آن، به یک جریان و روندی ارتباطی می‌یابد که در صورت دقت نظر و توجه شایسته، فواید آن در سطح کلان رسانه‌ای و اجتماعی بروز خواهد یافت.

فادری: این سریال را به شکل‌های مختلف می‌توان نقد کرد، ولی با توجه به این‌که این سریال هم در رده برنامه‌های *الف* ویژه است و هم دارای قسمت‌های زیادی است باید این مسئله را مورد توجه قرار دهیم که با ساخت این سریال دنبال چه هدفی هستیم. یعنی یک مدیر رسانه ملی وقتی پرونده یک چنین پروژه‌ای با چنین مختصات زمانی و مالی‌ای روی میزش می‌آید، باید از خود چه سوالاتی بپرسد و چه جواب‌هایی بگیرد تا رضایت دهد به آغاز چنین پروژه‌ای. آیا هدف صرفاً سرگرم کردن مخاطب است؟ خب این کار را می‌شود با ده سریال با بودجه کمتر و در دسر کمتر انجام داد. یا هدف این است که در این سریال مشکلات و مسائل زمان حضرت یوسف(ع) بهانه‌ای باشد برای این‌که هم مروری بر تاریخ نماییم و هم معضلاتی را تصویر کنیم که پیامبری با آن مواجه بوده و در

هر زمان دیگری هم ممکن است هر قوم دیگری هم دچار آن‌ها باشد. مرور سریال نشان می‌دهد که فیلم‌ساز نیز دنبال این هدف بوده است. از میان بحث‌هایی که می‌گویند این سریال بازتابی از اعمال دولت نهم است و... می‌توان به این تعمیم رسید. کاری نداریم خودآگاه رخ داده یا ناخودآگاه... به هر حال سریال در پی قراردادن تماشاگران در وضعیتی است که بیندیشند اگر در همان زمان بودند، چه می‌کردند.

این یک سطح نقد سریال است. اگر این سطح را در نظر بگیریم تا اندازه‌ای، و نه البته متناسب با هزینه و وقتی که ساخت سریال مصروف خود ساخته، موفق بوده است. همین جنبش پیامکی سریال خود نشان از ورود اثر به تک‌تک خانه‌های مردم و درگیر شدن مردم با فیلم دارد.

در یک سطح دیگر می‌توانیم بررسی کنیم که سریال در کارنامه فنی فردی به نام فرح‌الله سلحشور چه جایگاهی دارد. آیا نسبت به کارهای پیشین وی روبه‌جلو بوده است... به نظر من سریال یوسف پیامبر(ع) نسبت به سریال حضرت (یوسف/ع) و مرثان آنجلس جلوه‌های فنی و روایی بهتری دارد ولی با توجه به هزینه‌ها و... کمی قابل تامل است. البته حمایت از یک فیلم‌ساز متعهد کار خوبی است و این نگاه در هر سیستم فیلم‌سازی در هر جای دنیا با هر نوع مسلک و ایدئولوژی ای وجود دارد ولی گمان می‌کنم مدیران محترم رسانه ملی بایستی در برخی هزینه‌فایده‌ها دقت بیشتری کنند. این که ما بخواهیم برخی را مطرح کنیم یا با هزینه ملی فیلم‌ساز کنیم به خودی خود هیچ اشکالی ندارد. به هر حال هر حکومتی خطمشی‌های خود را دارد و ساده‌انگارانه است فکر کنیم در بالبوود و هالیوود همه چیز بر محور استعداد و تلاش شخصی می‌چرخد ولی نوع حمایت و میزان حمایت با توجه به توانایی افراد بایستی تغییر کند. حالا این نظر من است که می‌شد برای ساخت این سریال گزینه‌های دیگری را در نظر داشت و در قالبی کوچکتر، از توان برادرمان آقای سلحشور بهره برد تا زمان مناسب. سطوح دیگری هم برای نقد هست... مثل این که چه اندازه سریال به واقعیات تاریخی وفادار است... یا این که آیا هر واقعیتهایی به هر شکلی قابل تصویر است و... که بماند برای بعد...

یوسف زاده: به نظرم می‌رسد که در تولید سریال‌هایی از این دست منطق انتخاب موضوع و قصه دچار مشکل است. ظاهراً فرآیند تولید سریال‌هایی چنین، ابتدا از یک تصمیم مدیریتی آغاز می‌گردد. در آغاز یک تصمیمی مدیریتی گرفته می‌شود که باید یک مقطع تاریخی یا یک شخصیت و یا یک قصه قرآن ساخته شود، سپس کارگردان و نویسنده شروع به تحقیق می‌کنند و در نهایت سریال تولید می‌شود. گاهی اوقات آن قصه یا قطعه تاریخی که انتخاب می‌شود، اساساً مشکل دارد؛ برای نمونه شخصیتی انتخاب می‌گردد تا درباره‌اش فیلم یا سریال ساخته شود، وقتی نویسنده سراغ آن شخصیت می‌رود، می‌بیند که این شخصیت داستان مناسبی برای تبدیل به فیلم‌نامه ندارد. در چنین موقعیتی، نویسنده مجبور می‌شود که داستان را از بیرون، حول آن شخصیت تزریق کند و نتیجه آن می‌شود که فیلم یا سریال خوبی از کار در نمی‌آید. نمونه این گونه تصمیم‌گیری‌ها، سریال جابر بن حیان بود. درباره سریال یوسف پیامبر نیز مسئله چنین است. موقعی که تصمیم گرفته شده که سریال یوسف



پیامبر ساخته شود، باید پرسید چرا در این زمان خاص، قصه حضرت یوسف(ع) را انتخاب کردید. آیا فقط به این دلیل آن را انتخاب کردید که قصه‌ای قرآنی است؟ چون، سینمای دینی می‌خواهیم داشته باشیم، حتماً باید برویم سراغ قصص قرآنی؟ با این وضعیت، نویسنده فیلم‌نامه، کمبودهایی را احساس می‌کند و با فقدان درام، مجبور به تزریق درام می‌شود. برای نمونه آیا از تاریخ موجود، می‌توانیم دلیل محبت حضرت یعقوب به حضرت یوسف را دریاوریم یا این که می‌توانیم جنس حسادت برادران حضرت یوسف(ع) را بفهمیم، حسادتی که موجبات قتل را هم فراهم می‌کند. الان ما کمتر چنین حسادتی را می‌بینیم که دست‌کم چنان حسادتی را بازسازی کند. در واقع این جاها کمبود وجود دارد. شاید بهتر این می‌بود که در چنین مواقعی که احساس می‌کنند کمبود هست، این مقطع را از کل کار حذف کنند و اجباری نیست که حتماً ۴۰ قسمت سریال تولید شود یا اگر احساس می‌شود که در مقطع دوران کودکی حضرت یوسف، داستان خراب می‌شود و مناسب در نمی‌آید، باید آن را حذف کنند.

میر خندان: چون دوستان بحث را از این جا شروع کردند، من هم همین بحث را ادامه می‌دهم. ابتدا باید بررسی کنیم که از فیلم تاریخ مقدس، یعنی فیلمی که درباره داستان انبیاء است، چه انتظاری باید داشت. اساساً فلسفه وجود داستان انبیاء در قرآن کریم چیست؟

همه می‌دانیم که قرآن به دنبال سرگرم کردن مخاطبان خود که همه مردم هستند، نیست. برعکس قرآن در پی تذکر به انسان و بیداری اوست. قصه در قرآن مفهوم دیگری دارد و اصلاً بنای قصه‌گویی به معنای معمول در این کتاب مقدس وجود ندارد. حالا باید ببینیم چرا در زمان (رسول خدا(ص) خوانند دامتان آدم و نوح و... را که متعلق به چند هزار سال پیش بوده، بیان می‌کند.

ما یک سلسله‌اصول معرفتی و ارزشی داریم که در همهٔ اعصار و برای همهٔ انسان‌ها قابل طرح هستند. این‌ها سنت‌هایی هستند که همواره بوده‌اند و خواهند بود. در قرآن تأکید شده است که این قصه‌ها برای پیامبر(ص)، موجب تثبیت قلب بوده است:

لنثبت به فوادک

تعمیری مانند موعظه و تذکر نیز دربارهٔ این قصه‌ها آمده است. با این تلقی از قصهٔ قرآنی، باید ببینیم که خداوند چرا داستان حضرت یوسف(ع) را احسن القصص می‌داند و این سریال، داستان یوسف(ع) را از چه زاویه‌ای دیده است و احسن القصص بودن آن را در چه دیده است. به نظر من اساساً این نوع نگاه مغفول مانده است، در حالی که این مهم است و در قصه‌گویی از تاریخ انبیاء انتظار است که به جای ایجاد سرگرمی و صرفاً تعریف ماجرا، باید این دیدگاه را برای مخاطب ایجاد کند. در رویکرد درست به قصه‌های قرآنی باید فیلم‌ساز این انگارهٔ عمیق را به عنوان روح در درون اثر خود بدمد و جاری کند. اگر چنین باشد، آن وقت حتی برش‌های داستانی نیز فرق می‌کند و مشخص می‌شود که فیلم‌ساز چگونه و چقدر باید شخصیت زلیخا را پرداخت کند. فیلم‌ساز باید توجه کند که قرآن در قصهٔ یوسف(ع) کجا ماجرای زلیخا را رها می‌کند.

با این نگاه مشخص می‌شود که عشق یوسف و زلیخا و رابطهٔ یعقوب و فرزندانش و ... در ساختار قصه، باید چگونه طراحی شود و چه چیزی در قالب این موارد قرار است تجلی کند و کدام حقایق، سنت‌ها و ارزش‌ها را پیش چشم تماشاگران بنشانند. به نظرم در پرداخت قصه‌های انبیاء باید این تحلیل و نگاه در کانون توجه قرار گیرد، البته نیت آقای سلحشور خیر است و چون خودش هم اهل معنا و اعتقاد است گاهی جرقه‌هایی در فیلم می‌زند، ولی بحث این است که به شکل خوب و آرمانی در حد بضاعت فیلم‌ساز این اتفاق رخ بدهد.

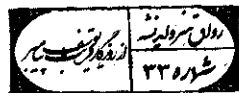
آتش‌زور: فکر می‌کنم نقد و بررسی روند انتخاب و مدیریت فیلم‌های تاریخ انبیاء و قصص قرآن و حیات ائمه(ع) اگر چه به لحاظ مدیریت رسانه‌ای بسیار مهم است و جای بحث و بررسی دارد ولی ما دقیقاً اطلاع نداریم که واقعاً چنان‌که تصور می‌کنیم، موضوعی انتخاب می‌شود و فیلم‌نامه‌نویس را به تزریق درام ملتمز می‌نمایند؟ به همین دلیل شاید این‌جا نمی‌توانیم مدیریت رسانه‌ای چنین فیلم‌ها و سریال‌هایی را به جد بررسی کنیم.

ولی دربارهٔ سریال حضرت یوسف(ع) روند قصه‌گویی و توزیع ماجراها تا حدودی خوب بوده است، اگر چه با توزیع منطقی نقاط عطف و تعیین گرانس‌گاه‌های داستانی و دراماتیک خیلی فاصله دارد. از جمله عواملی که این سریال را پرمخاطب کرده است یکی توزیع تا حدودی قابل قبول ماجراهاست ولی مشکل این است که جریان روح درونی قصهٔ حضرت یوسف(ع) و فرازهای تماتیک آن هم‌سطح و متوازن با ماجراها به پیش نمی‌رود؛ برای نمونه در یک قسمت آن‌چنان موضوع دعوت به یکتاپرستی بیان می‌شود که تا حدودی مخاطب بر اثر اشباع و تکرار ملال‌آور، آن را پس می‌زند ولی در قسمتی دیگر ماجرای عشق و دلدادگی چنان بیان می‌شود که گویی اصلاً موضوع یک پیامبر در این سریال

مطرح نیست و فقط چرخش‌های عاطفی صرف عاشقانه است و بس. در حالی که باید این دو، یعنی نقاط تماتیک و روح درونی قصه با توالی و ترتیب ماجراها، به یک انسجام ارگانیک و کاملاً متخل در هم برسد. این عدم توازن باعث شده است که گاهی بخش‌هایی از سریال به شعارزدگی و مستقیم‌گویی بلغزد و در برخی بخش‌هایی دیگر، سریال به سوی ماجراپردازی صرف بغلتد. البته بخش‌هایی هم هست که این توازن را رعایت می‌کند که این بخش‌ها، سریال را نجات می‌دهد ولی کم است و می‌توانست بیشتر باشد.

میر خندان: یک نکته دیگر که به تم برمی‌گردد به نظرم حکمت خداوند در داستان رسولان است. در حوزه روایت بحثی به عنوان انگیزه شخصیت مطرح است که اگر در داستانی شخصیت انگیزه نداشته باشد یا اگر هم انگیزه داشته باشد ولی پتانسیل لازم را نداشته باشد یا انگیزه مبهم باشد یا به لحاظ داستانی خوب اجرا نشود، داستان از دست می‌رود. حالا درباره خداوند چه جور است؟ در داستان پیامبران خدا راوی است؛ خدا علت داستانی است. حداقل این است که این فعل خداوند است و به تعبیر روایات تأدیب و تربیت رسولان است. از پیامبر داریم که خداوند مرا تأدیب کرد (آگیتی الله) و من علی را تربیت کردم و علی مؤمنان خدا را، مشیتی که برای انبیاء در نظر گرفته، سختی‌هایی که برای انبیاء است همه برای این است که بر حسب مقامشان به درجه‌ای برسند. می‌گویند که در شخصیت مقدس حرکت نداریم در حالی که آن‌جا هم حرکت و ترفیع مقام و درجه هست که بعضی به عنوان ترک اولی از آن یاد می‌کنند. یوسفی که به ایناروس/امیرحسین مدرس می‌گوید من را پیش رثت (امن هوتپ سوم اجهان بخش سلطانی) یاد کن ۷ تا ۱۰ سال (بنا بر اختلاف روایات) در زندان می‌ماند تا وقتی که برای تعبیر خواب فرعون دنبال او می‌آیند. چون انگیزه درباره خداوند به لحاظ کلامی درست نیست آن چیزی که درباره خداوند به عنوان یک علت داستانی باید گفت، حکمت است؛ چرا خداوند یعقوب را به چنین بلایی مبتلا کرد؟ یکی از نقاط مهم مفهومی و دراماتیک سریال روی داستان حضرت یوسف و یعقوب است یا انگیزه برادران یوسف از توطئه علیه برادرشان است. چرا برادر ۳۵ ساله به بچه ۸ ساله حسادت کند؟ فکر می‌کنم فیلم می‌توانست در این زمینه بهتر از این‌ها عمل کند. برخی از این نقیصه‌ها به تحقیق برمی‌گردد و برخی به اجرای داستانی. پرداخت قصه به گونه‌ای است که گویی یعقوب کوتاهی کرده یا آن توجه لازم را نداشته است. ما اصلاً در مواجهه با برادران یوسف محبت یعقوب را نمی‌بینیم، مهر فرزندپدری را نمی‌بینیم. البته در روایت داریم که تفضیل بچه‌ای بر بچه دیگر به لحاظ محبت درست است ولی به لحاظ حقوق درست نیست. حق بچه باید ادا شود. در عین حال ممکن است یعقوب که نور نبوت را در یوسف می‌دید، به او محبت ویژه‌ای داشت. این‌ها در داستان درنیامده است.

قادری: دقیقاً در همین نقطه یک بار دراماتیک چالش برانگیز به‌روزی وجود داشته که نادیده گرفته شده است. می‌شد خیلی راحت با برجسته کردن علت محبت یعقوب به یوسف که همان آتیه نبوت وی بوده حسادت کینه‌توزانه برادران را توجیه کرد نه با مستمسک بسیار ضعیفی چون کم‌توجهی پدر به



دیگر برادران... در نهایت همه آن‌ها سن بالایی داشتند و می‌پذیرفتند که پدرشان به برادر خردسال‌شان توجه داشته باشد ولی اگر جاه و مقام نبوت یعقوب در کتمان و میزان احترامی که مردم به او می‌گذاشتند را درست درمی‌آورند و نشان می‌دادند که از این راه احتمالاً مال و منالی می‌شده به هم زد یا موقعیت خاصی پیدا کرد، آن وقت توطئه‌چینی برادران قابل فهم می‌شد و البته این مسئله به‌روز هم بود... یادمان نرود چنین حسادت‌های سیاسی‌ای الآن هم وجود دارد و تا آخر کار دنیا هم خواهد بود و اثر می‌توانست با مخاطبش ارتباط زمانی برقرار کند و حرفی فراتاریخی بزند... گمانم حتی می‌توانست یادآور واقعه جانسوز سقیفه بنی‌ساعده هم باشد به هر حال آن‌جا هم حسادت سیاسی کار دست مسلمانان داد...

میرحندان: فیلم‌ساز متدین باید مراقب باشد در دام گفتن ماجرا نیفتد. ما باید سعی‌مان این باشد که وقتی می‌خواهیم یک برهه از تاریخ انبیاء و امامان را نقل کنیم در این دام نیفتیم که صرفاً ماجرا تعریف کنیم. شما تنها یک چرکه‌هایی از قصص قرآنی را در فیلم می‌بینید. چرا؟ چون شما افتادید در دام تعریف ماجرای کشمکش کاهنان و یوسف... شیربافری، در فیلم *امام علی (ع)* خیلی بیشتر به این متعهد بود که آن جنبه‌های معنوی را بگوید و کمتر اسیر ماجرا شود؛

قادر: احساس می‌کنم نویسنده از ترس نیامده به سمت این‌که واقعه تاریخی حضرت یوسف را بازسازی کند. در زبان تئورسین‌ها به این بازسازی و بازنمایی *دراماتورژی* می‌گویند. دراماتورژی یعنی به‌روز کردن فرم و محتوای یک متن قدیمی، متناسب با خواسته‌ها، فهم و شرایط زمان حال. یعنی ببینند الآن مردم با چه مشکلاتی روبه‌رو هستند، آن مشکلات را تحلیل کرده و بگذارند در دل تاریخ بدون این‌که تاریخ تحریف شود؛ برای نمونه الآن در محاصره اقتصادی هستیم، خشکسالی گریبان مردم ایران را گرفته و... این مسئله را می‌توانستند در دل داستان حضرت یوسف مطرح کنند. بالاخره یک زمانی سریال *آشین* با همین نیت خریده و پخش شد... زمان بازسازی خرابی‌های جنگ بود... یا در *ژاپن* وقتی می‌خواستند یک نسل فوتبال‌دوست پرورش دهند، آمدند در کنار کارهای زیرساختی، سریال‌های کارتونی *فوتبالیست‌ها* را ساختند که پخش آن در ایران هم، تاثیر روانی قابل توجهی در محبوبیت افراطی فوتبال داشته است. باید این گونه به آثار بزرگ و پرهزینه نگاه کرد. تازه در آن کشورها مثل ما عنوانی چون *دانشگاه صداوسیما* ندرند.

این‌که چرا سریال نتوانسته به این سمت برود یکی همین ترس نویسنده از متهم شدن به تحریف تاریخ است. چرا که در همه سریال‌ها و کارهای تاریخی پیشین، کارگردان یا نویسنده را از همین منظر در معرض نقد قرار داده بودند. چه در سریال حضرت علی که می‌گفتند *ابوذر غفاری* را تحریف کردی یا خیلی به قطام زمینه دادی چه در ولایت عشق چه در *امام حسن (ع)*. همیشه این سایه تحریف بالا سر نویسنده‌ها بوده لذا به نظر من این‌جا هم از ترس این‌که نکند چیزی به حضرت یوسف اضافه کند، آمده فقط و فقط قرآن را گذاشته جلوی‌اش با کار تحقیقی آمیخته و نتیجه شده یک روایت تصویری تاریخی.

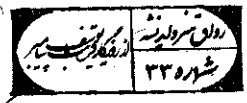
یکی دیگر از دلایل هم ماهیت داستان حضرت یوسف است که بخش‌هایی از آن واجد مسایل جنسی و عشقی است در حالی که قهرمانش آدم عادی نیست... بلکه یک پیامبر است و نویسنده دستش از این لحاظ بسته بوده است.

به هر حال دلایل دیگری هم می‌توان برشمرد. شاید ضعف و عدم خلاقیت گروه نویسندگی هم یک دلیلش باشد... که حالا خیلی وارد آن نمی‌شوم ولی بالاخره برخی از این پرورش‌های داستانی لازم‌هاش خلاقیت فردی است دیگر. همه چیز که مکانیکی و آیین‌نامه‌ای و فرمولی (یا به قول ما سیفی‌لیدی) نمی‌شود که.

به هر حال درباره این آثار تاریخی ما نباید تنها یک روایت تصویری کار کنیم. وقایعی که با وجود خدا ارتباط مستقیم و مشهود دارند، مثل داستان انبیاء یا امامان، همگی در یک سیر دراماتیک رخ می‌دهند و قابل انفکاک از هم نیستند. آنچه قرار بوده در ظرف داستان یوسف گفته شود کمی که آمدیم جلوتر به شکلی حماسی و خشن‌تر در عاشورا گفته شده است. این‌ها همه پیام‌شان یکی است ولی ظرف بیان یا ژانرشان از سوی خدا متفاوت طراحی شده است و ما باید این ظرف و مظهر را با آن مفاهیم نازل‌شده یکی کنیم. نباید فکر کنیم آن یک داستان بوده این یک داستان دیگر.

در حادثه عاشورا خطیب‌ها همه‌ساله بالای منبر می‌روند تا به مردم القاء کنند که خیلی مطمئن نباشید اگر روز عاشورا آن‌جا بودید در صف سپاه امام حسین بودید. یعنی سختی تصمیم‌گیری را برای مردم عیان می‌کنند. به نظرم الان هم باید آثار تاریخی این‌گونه باشند. برای نمونه مختارنامه یا بقیه که در راه هستند صرف روایت تصویری تاریخ می‌تواند با یک پروژه کم‌خرج‌تر و کم‌بازیرتر انجام شود و وقتی یک پروژه‌ای این قدر گسترده می‌شود و می‌شود الف و برهه این نکته باید درونش لحاظ شود.

میرخندان: آقای قادری آن چیزی که شما بیشتر دنبالش هستید، در اثر تاریخی اتفاق نمی‌افتد بلکه در اثر اقتباسی اتفاق می‌افتد؛ مثل سریال صاحب‌لان. یعنی شما تاریخ را به زمان حال می‌آورید پس همان چیزی که آن‌جا اتفاق افتاد الان به عینه در زمان ما هم قابل طرح است در نهادهای اجتماعی جدید، در روابط اقتصادی جدید، در شرایط امروزی و با شخصیت‌ها و آدم‌های جدید. اگر آن فرد در ماجرای عاشورا مشکلش این بود که بروم زنم را برسانم، تکلیف اموالم را روشن کنم و برگردم، این مشکل برای ما هم هست. ما هم کارهای نکرده داریم. می‌گوییم این کارها را بکنیم بعداً آن وقت وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم. مرحوم استاد صفایی می‌گفت نگاه تطبیقی به تاریخ. خودشان تاریخ را نقل می‌کردند و تطبیق می‌دادند. حال این نگاه تطبیقی با آن چیزی که عرض کردم اگر تاریخ روی مسائل عمومی بشری که همیشه هست دست بگذارد مثل شهوت، حسادت و درگیری حق و باطل و... منافات ندارد. اصلاً یکی از دلایل بیان قصص قرآن همین است. چرا سلام از آدم شروع می‌شود تا پیامبر خاتم تا ولایت؟ این سلام‌ها نشانه چیست؟ این یعنی در سنت الهی مستمر بوده است. از وقتی انسان بوده همین بوده است. این جریان مستمر تاریخی است.





حیاتی: یکی از سوال‌های اصلی شیوه نزدیک‌شدن سریال به یک قصه قرآنی است و این که محصولی با نام سریال یوسف پیامبر در چه موقعیتی از روایتگری تاریخی قرار دارد؟ نکته‌ای که به نظر می‌رسد باید حتماً به آن توجه کنیم، بحث در زمانی بودن است؛ یعنی یک سریال تاریخی وقتی می‌تواند موفق باشد که نوع روایت، اندیشه‌های حاکم بر آن، شخصیت‌ها، ویژگی‌ها از میزانشن گرفته تا فضایی که ترسیم می‌شود، بتواند در زمانی باشد. منظورم این است که بتواند شرایط شایسته آن موقع و وضعیت مناسب آن دوره را برای مان ترسیم کند. اگر بخواهیم سریالی را بر اساس دیدگاه‌های خود بسازیم حتی شخصیت‌ها آن‌گونه فکر کنند که ما این دوره فکر می‌کنیم، این‌گونه عاشق شوند که ما این دوره عاشق می‌شویم، طوری رفتار کنند که ما اکنون رفتار می‌کنیم این‌ها نگاه این زمانی است که به نحوی بر داستان بار کرده‌ایم. یکی از نکاتی که در این سریال به چشم می‌خورد و مکرر با آن مواجهیم این است که نمی‌تواند میان فکر و رفتار امروزی با افکار و اندیشه‌های شخصیت‌های آن دوران تمیز دهد. نمونه‌های اش را می‌توان این‌گونه نام برد: عمدتاً برده‌هایی که در این سریال هستند بیش از آدم‌های فهمیده یا حتی کاهنان معبد یا حتی درباریان فرعون می‌فهمند. اگر در این چندقسمت دقت کنید می‌بینید گاهی سینه‌ه پز شک مخصوص دربار از برده زلیخا کمتر می‌فهمد. نظام طبقاتی آن زمان مصر را نمی‌توانیم از روی گفتار یا کردار یا پوشش افراد درک کنیم. نوع رفتار را

نمی‌توانیم در زمانی تصویر کنیم. شاید به نظر خیلی ساده به نظر برسد. به گفته کارگردان در این سریال ۷۰۰۰ مترمربع فضای میزانشن می‌بینیم، میزانشنی که کاخ و مجسمه‌های مختلفی هستند ولی همه از سنگ‌های درست و حسابی ساخته شدند و قضا این قدر آتوکشیده، منقوش و نظیف است که اصلاً باورمان نمی‌شود مربوط به هزاران سال پیش است. این‌ها موارد کوچکی هستند که باعث شده به جای این که این سریال در زمانی باشد، این زمانی محسوب شود. به نظر می‌رسد که اگر به این موارد کمی بیشتر دقت می‌شد، می‌توانست این کار را یک پله بالاتر ببرد و کار در ردیف سریال‌های تاریخی خوب قرار بگیرد.

تأدیری: مواردی از این دست زیاد است... مثلاً یوزارسیف خیلی راحت و بدون هیچ مقدمه‌ای ملت را جمع می‌کند و فرمان می‌دهد. الان هم با این همه پیشرفت تکنولوژی باید زیرنویس کنند... با بلندگو سخنرانی کنند. تازه باز هم می‌بینی برخی از مردم هنوز اندر خم یک کوچه‌اند و از خیلی مسائل خبر ندارند. آن وقت یوزارسیف راحت با یک اشاره دست همه مردم پایتخت را وادار به سکوت می‌کند و فرامینش را سریع بیان می‌کند. می‌توانستند نشان دهند هر وقت وی حرف می‌زند، کسانی در مسیرهایی معین حرف او را برای بقیه تکرار می‌کنند یا از فن پایپروس‌نویسی برای بیان احکامش استفاده می‌کردند... خود این‌ها برای مردم جذاب بود، یک جور مضرشناسی بود... حالا که مردم فیلم را دیده‌اند شاید اهمیتی نداشته باشد ولی بعضی چیزها هست که اگر ارائه شوند و رعایت گردند، تاثیر عجیبی می‌گذارد. از نظر نکته‌سنجی و ریزبینی سریال روزگار قریب نمونه خوبی است. از نظر بودجه یک‌دهم سریال یوزارسیف خرج برده است ولی از نظر زمانی مشابه است. نتیجه را از نظر تاثیرگذاری بر نخبیگان و عوام بسنجید.

رضوانی: همه ما می‌دانیم که مصر تمدن بسیار بزرگی بوده است و این سریال هم با درجه الف ویژه و با پیش‌تولید مفصل ساخته شده است. با وجود این‌ها عظمت تمدن را نمی‌بینیم. حتی یک نمای لانگ‌شات از عظمت این تمدن را نداریم. جای نماهای کامپیوتری عظیم و خیره‌کننده مخصوص این گونه زانرها خالی است. مشابه آن چیزی که در گلاادیاتور بود یا تروی...

هیاتی: به هر حال باید به شدت مراقب باشیم که تلاش برای ایجاد زاویه نگاه کارگردانی یا وجود آن باعث نشود که دخل و تصرف تاریخی صورت بگیرد به حدی که روایت این زمانی باشد و دیگر مسائل، پندها، عبرت‌ها، افکار و ... تحت‌الشعاع آن قرار گیرند؛ چرا که بازخوانی یک‌جانبه و حتی به تعبیری مغرضانه و دخل و تصرف در قصه و حکایات بنابر اهدافی معین و به تعبیر بهتری از پیش تعیین‌شده به نحوی که چهارچوب فکری این زمانی، قصه و روایت را در خود ببلعد، مصیبت دردناکی است که می‌تواند گریبان ما و جامعه را فرا بگیرد. باید باور کنیم که اگر اندیشه‌های از پیش تعیین‌شده تاریخ و حتی قصص قرآنی را شکل دهند، به نحوی خیانت به خود منبع و قصه قرآنی و حتی مخاطبان رقم خورده است و این آفتی است که تسری به دیگر سریال‌ها و فیلم‌ها نیز خواهد یافت و آن وقت شاید دیگر خیلی دیر باشد.

میر خندان: نکته‌های دوستان درباره انگیزه برادران یوسف از توطئه چینی علیه برادرشان گفتند. طبق نص قرآن تصمیم برادران حضرت یوسف این بود که یوسف را نکشند و تصمیم نهایی یعنی انداختن در چاه برای این مطرح شد که یوسف کشته نشود. در قرآن آمده که یکی از برادران گفت او را در چاه بیندازید تا بعضی از کاروان‌ها که عبور و مرور می‌کنند با او مواجه شوند. برخلاف نص قرآن در فیلم می‌بینیم که برادران، یوسف را از بالای چاه پرت می‌کنند تا غرق شود ولی به اعجاز سنگی بالا می‌آید. در قرآن نمی‌گوید در چاه جُبْ بیندازید، می‌گوید: **غیابیه الجُبْ**. این کلمه **غیابیه** مفهومی چیست؟ آیا اضافه است؟ به آن جایی که یک مقدار مانده به آب چاه یک تاقچه‌مانندی درست می‌کردند که می‌شد ایستاد یا نشست حالا یا برای لای‌روبی کردن و... غیابیه می‌گفتند؛ یعنی برادران یوسف بنای‌شان بر این بود که یوسف را روی این سکو مانند بگذرانند که او نتواند بالا بیاید. تا این‌که کاروانی آمد، دلوی انداخت و یوسف نجات یافت.

آتش‌زوره هم‌چنان: که در آغاز عرض کردم، سریال حضرت یوسف (ع) سریالی پر مخاطب است؛ چرا این برنامه این همه تماشاگر دارد؟ همه وظایف و کارکردها و شرایطی که برای فیلم‌های تاریخ انبیاء ذکر شد، به یک شرط می‌تواند موجب توفیق یک سریال شود و آن هم این است که همه این‌ها به زبان هنر و زبان رسانه ترجمه شود و با منطق و زبان رسانه‌ای و فیلمیک به مخاطبان و تماشاگران ارائه گردد. اگر سریال حضرت یوسف (ع) آن تاثیر فراوان و مورد انتظار را نداشته است به همین مطلب برمی‌گردد و اگر هم موفق به جلب تماشاگران شده است باز بخشی از آن به همین مسئله مربوط می‌شود. البته یک نکته در این جا هست که چون داستان و پایگاه نقل قصه حضرت یوسف با اعتقادات و ارزش‌های تماشاگران همسو است، در برخی موارد توفیق فیلم و جلب این همه تماشاگر منحصر به ارزش‌های خود فیلم نمی‌ماند؛ یعنی قوت موضوع و ارزش آن، ضعف‌های سریال را تا حدودی برای مخاطب می‌پوشاند و همین که سریال متوسطی موضوع ارجمند مخاطب را به تصویر کشید، برای مخاطب فی‌داته مطلوب ملی‌نماید. به هر حال ضعف و قوت فیلم به عناصر هنری و رسانه‌ای آن مربوط می‌شود و باید این عناصر را تحلیل کنیم تا سریال به درستی تحلیل و ارزیابی گردد.

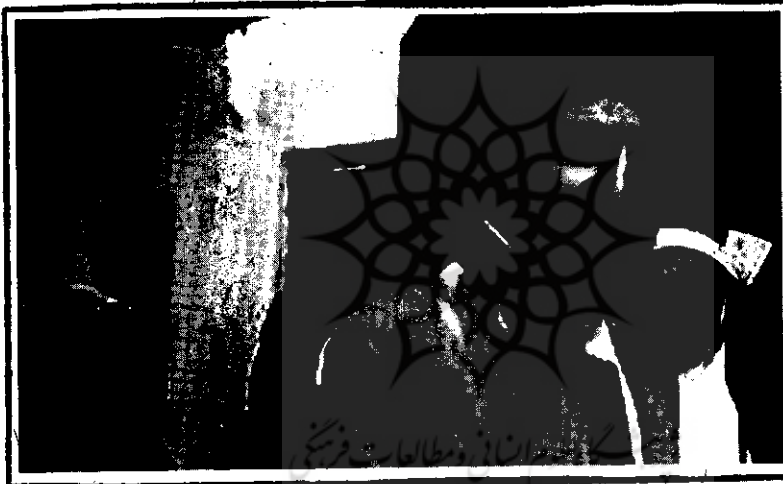
به جهت شخصیت‌پردازی، این سریال در پی نشان دادن حداقل دو تن از پیامبران بزرگوار است. در کتاب‌های فیلم‌نامه‌نویسی و کارگردانی تاکید شده است که شخصیت‌ها باید خاکستری باشند تا تماشاگران با آن‌ها هم‌ذات‌پنداری کنند ولی فکر می‌کنم در فیلم تاریخ مقدس به ویژه درباره انبیاء و ائمه و اولیا این سخن خیلی درست نباشد؛ چون اگرچه ائمه نیز به هر حال بشر هستند و واجد وجوه بشری‌اند ولی از سوی دیگر شخصیت مقدس‌اند و ساحت و افق حضورشان در بسیاری از اوقات فراتر از انسان‌های معمولی است در نتیجه در شخصیت‌پردازی انبیاء باید دقت بیشتری داشت.

در سریال حضرت یوسف، شخصیت حضرت یعقوب به عنوان پدر حضرت یوسف که هم فرزند یک پیامبر است و هم خودش پیامبر است و هم پدر یک پیامبر دیگر است و زمان نسبتاً زیادی از سریال را هم به خود اختصاص داده، تا حدودی ناکام ترسیم شده و نه وجود بشری‌اش به درستی به نمایش در

آمده و نه وجود پیامبری اش برای تماشاگران دلپذیر تصویر شده است. به جهت بشری، حضرت یعقوب این سریال بیشتر در پریشانی روابط نامناسب با فرزندان و زنان خود است و جهات پیامبر نیز اغلب با موعظه مستقیم و تکیه بر درختی و بیان عصا قورت داده برخی مطالب به چند بجه به تصویر کشیده شده است که چنگی به دل تماشاگران نمی‌زند.

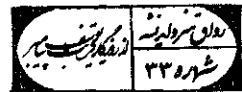
شخصیت خود حضرت یوسف هم باز از جهت وجوه قدسی و تعالی تجربه‌های اش تا حدودی سطحی تصویر شده است. نگاه‌های تیز و نامطمئن و پریشانی و تردید در میمیک بازیگر این نقش موج می‌زند تا جایی که در قسمت‌های اخیر، زن حضرت یوسف به لحاظ پرداخت آرام و بازی مطمئن و کنترل رفتار، بسیار پیامبرتر از خود یوسف به چشم مخاطب می‌آمد.

رضوانی: در ادامه بحث شخصیت‌پردازی در سریال یوسف پیامبر (ص)، می‌خواهم یک مقایسه‌ای



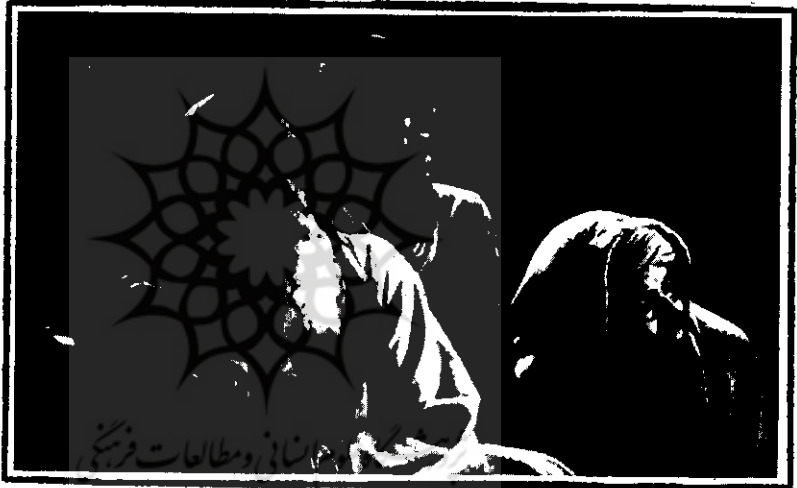
کنم میان این سریال و سریال روزگار قریب که به نوعی شخصیت‌پردازی شخصیت اول داستان تشابهاتی داشتند.

در سریال روزگار قریب، شما شخصیت دکتر قریب را از دوران کودکی تا دوران کهنسالی ایشان دنبال می‌کنید ولی کارگردان توانسته است این روند تکامل شخصیت را به ویژه در دوران کودکی به خوبی تصویر نماید. در سریال روزگار قریب، شخصیت کودکی دکتر قریب کم‌دیالوگ بود و بیشتر ناظر بود و این را می‌شد در نگاه بازیگر خردسال فیلم هم دید در حالی که شخصیت‌های اطراف دکتر قریب کودکی، بسیار پردیالوگ، پرکنش و پر رنگ بودند ولی ما به عنوان مخاطب به راحتی با شخصیت کودکی دکتر قریب ارتباط برقرار می‌کردیم و حضور قریب کودک را به خوبی حس می‌کردیم. ضمن این که دکتر شلن او در آینده نیز با تدبیر کارگردان و جاگذاری درست او در داستان و



در حرکات و سکنات مناسب شخصیت کودکی قریب و با دیالوگ حداقل، مورد پذیرش من مخاطب قرار گفت ولی در سریال یوسف پیامبر به ویژه در شخصیت‌پردازی کودکی حضرت یوسف این اتفاق نیفتاده است. به نظر می‌رسد هدایت بازیگر نقش کودکی یوسف پیامبر به درستی صورت پذیرفته و جاگذاری درست داستانی هم کمتر اتفاق افتاده است و اگر جاهایی دیالوگ به کمک شخصیت نیاید و یا مخاطب از خودش مایه نگذارد، خیلی نمی‌شود این شخصیت را به خوبی به عنوان پیامبر آینده باور نمود. حرکات و سکنات یوسف کودک، به عنوان پیامبر آینده باورپذیر نیست. البته باید به کارگردان محترم نیز حق داد؛ چرا که شخصیت‌پردازی یک پیامبر بسیار دشوار است ولی قطعاً با دقت لازم و در خور چنین شخصیت‌پردازی‌ای امکان پذیر است.

البته شخصیت‌پردازی یوسف در بزرگسالی نیز قابل نقد است گرچه کمتر؛ چرا که بنده به عنوان



مخاطب باز در بزرگسالی با شخصیت پیامبر روبه‌رو نیستم و آن طمانینه و وجنت پیامبری را در چهره و حرکات و سکنات یوسف نمی‌بینم. فقط او را در حد یک انسان قوی و مومن می‌پذیریم و اگر نبود معلومات ذهنی مخاطب که فاصله‌ها را در ذهن پر کند این شخصیت‌پردازی الکن می‌ماند.

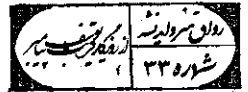
از شخصیت‌پردازی پیامبر که بگذریم، شخصیت‌پردازی شخصیت‌ها دربارهٔ یعقوب پیامبر نیز دچار نقص و کمبود است. برای نمونه در قرآن کریم خداوند متعال خطاب به زنان پیامبر می‌فرماید که خطاهای شما غیر از خطاهای انسان‌های عادی است و شما اگر خطایی انجام دهید گناه شما دوچندان است؛ یعنی خداوند از اطرافیان پیامبر انتظاراتی دارد و من هم به عنوان مخاطب وقتی پای این سریال می‌نشینم، همین انتظارات را دارم که نوع گفتار، حرکات و حتی خطاهای آن‌ها با خطاهای انسان عادی متفاوت باشد. ولی نگاهی که کارگردان محترم به شخصیت اطرافیان حضرت یعقوب و خانوادهٔ

او دارد، بسیاری عادی و معمولی است و خطاهای آن‌ها بسیار دمدستی است. به صورتی که در ناخودآگاه من مخاطب با وجود همه معلوماتی که در ذهنم از زندگانی پیامبران دارم، این باور شکل می‌گیرد وقتی پیامبری در برقراری تعامل درون‌خانوادگی‌اش مستاصل مانده و یا خانواده‌ای که این قدر ابتدایی است، چگونه می‌توانند رهبری یک امت را بر عهده گیرند.

میرخواندان: به نظر من شخصیت‌های پیامبران در داستانی که آقای سلحشور تعریف می‌کنند در قد و قواره پیامبر نیستند. یوسف کمتر و یعقوب بیشتر؛ این هم دلیل داستانی دارد نه فقط بازی. ما اساساً یعقوب را در موقعیت داستانی، کنش‌های داستانی، کنش یا عدم کنش نمی‌بینیم که به صورت یک پیامبر جلوه کند. هر چند در دیالوگ‌های شخصیت‌ها هم می‌شد این امر جلوه کند. واقعاً از این لحاظ یعقوب دچار کاستی است.

رضوانی: به نظرم می‌رسد این سریال بیشتر به دنبال ماجرا تعریف کردن رفته است تا این که بتواند از خود قرآن استفاده کند و شیوه بیان خود را - البته با لحاظ این مطلب که در فیلم قرار است این قصه قرآنی تصویر شود - متناسب با بیان قرآنی نماید. البته این انتظار هم که آقای سلحشور باید مبدع این شیوه باشد شاید انتظار زیادی باشد؛ چرا که این برمی‌گردد به پژوهشگران محترم و عزیزی که اهل تحقیق و پژوهش هستند تا این که شیوه‌هایی را ابداع و تولید نمایند تا متناسب شود برای بیان قصص دینی ما ولی این انتظار هم از ایشان خیلی دور نیست؛ چرا که پس از ساختن چند سریال تاریخ مقدس باید بگر این شیوه‌ها نزدیک می‌شدند. باید آن نکته مرکزی و محوری قصص قرآن به‌روز شوند و متناسب با فهم مخاطب امروز، تصویر شوند.

از نکاتی که در این سریال به نظر بنده قابل نقد است نگاه عوامانه به عوالم پیامبری است. برخی از بزرگان دین و هنر معتقدند که چهره معصومین و شخصیت‌های مقدس نباید تصویر شود. شاید یکی از دلایل آن‌ها همین نگرانی باشد که با پرداخت ناقص این شخصیت‌ها، به ذهنیت مخاطب آسیب‌زده می‌شود. به ویژه مخاطب نوجوان و جوان که هنوز اطلاعات کمی درباره این شخصیت‌ها دارد. در سریال یوسف پیامبر نیز ما نشانه‌های کمی از پیامبری در شخصیت‌پردازی یوسف و یعقوب می‌بینیم. البته کارگردان خیلی سعی نموده این شخصیت را خاص در آورد ولی بیشترین مانور در دیالوگ‌هاست و ما این شخصیت‌پردازی را کمتر در حرکات و سکنات و کنه شخصیت و ریزه‌کاری‌های آن‌ها مشاهده می‌کنیم. برای نمونه شما اگر جای شخصیت یعقوب را با یک نفر دیگر که عنوان پیامبری بر او صدق نمی‌کند، عوض کنید هیچ اتفاق نمی‌افتد و به ساختار قصه و فیلم‌نامه شما آسیبی نمی‌رسد؛ یعقوب به عنوان بزرگ یک قوم (نه پیامبر) در مناسبات خانوادگی خود گرفتار آمده و اسیر زن و فرزند خود است و حتی نمی‌تواند بین آن‌ها صلح و آشتی و مودت برقرار نماید. اگر دیالوگ را از این شخصیت حذف نماییم، این شخصیت دیگر پیامبر نیست و ما فقط رسالت پیامبری او را در دیالوگ‌ها می‌بینیم. خبری از مناسبات اجتماعی پیامبری به نام یعقوب نیست، مشکلات دینی و اعتقادی مردم آن زمان را نمی‌بینیم.

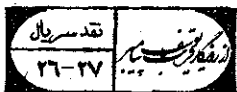


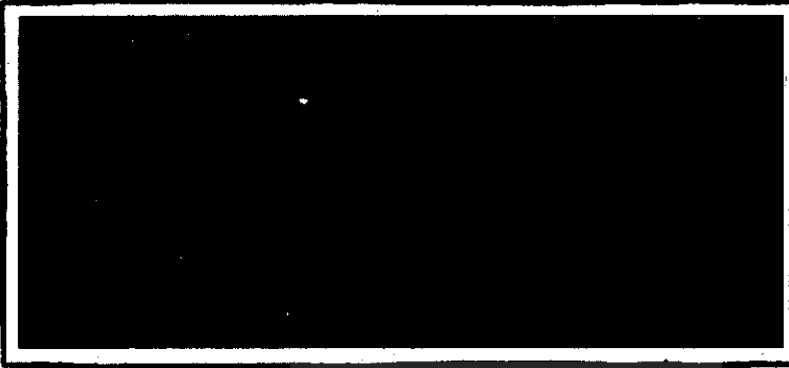
قادر: آیا نمی‌شود بر اساس آیه **انا بشر مثلکم**، در سریال‌هایی از این دست بیشتر وجه بشری بودن انبیاء را بارز کنیم تا تماشاگران خود را با آنان مقایسه کنند و نگویند که این شیوه زندگی ربطی به ما ندارد و چون آن‌ها پیامبر بودند بدین شیوه زندگی می‌کردند؟

رضوانی: این کلام درست است که ویژگی‌های پیامبران الهی در این بوده است که از میان مردم به پا خواسته‌اند و برای ارشاد و راهنمایی مردم برگزیده شده‌اند هم‌چنان که در قرآن کریم به این ویژگی‌های پیامبر خاتم حضرت محمد(ص) اشاره شده است ولی این نکته نباید ما را از ویژگی‌های برجسته و خاص پیامبران در نسبت با مردم زمان خود غافل کند. برای نمونه در شخصیت‌پردازی حضرت یعقوب ما هیچ نشانی از تحرک و پویایی پیامبری ایشان مشاهده نمی‌کنیم. در شخصیت‌پردازی حضرت یوسف این تحرک وجود دارد ولی وجوه عامیانه و غیرالهی آن بیشتر مشهود است تا وجوه الهی آن. ممکن است کارگردان محترم سؤال فرمایند این حرف یعنی چه؟ و چگونه ممکن است این وجوه الهی و ویژگی‌های خاص نشان داده شوند؟ این همان نکته‌ای است که اول عرائضم عرض کردم که نیاز به تأمل و دقت دارد. باید اتفاقاً روی این وجوه بیشترین تمرکز را داشته باشیم تا در دام درام نقتیم و همان سبک غربی روایت و درام بر داستان‌های قرآنی غلبه نکند. متأسفانه به نظر بنده در این سریال این غلبه مشهود است و به شخصیت‌پردازی پیامبرانی چون حضرت یعقوب و یوسف ضربه زده است.

یوسفزاده: این که دوستان فرمودند هیچ نشانه‌ای از پیامبری نیست، به نظرم مقداری اغراق است. درباره حضرت یعقوب بله! حرف دوستان درست است. این حرف درباره دوره کودکی حضرت یوسف هم درست است ولی موقعی که حضرت یوسف در دوران جوانی به سر می‌برد ترسیم شخصیت خوب است. خیلی‌ها در پرداخت یک شخصیت مقدس گیر می‌کنند حالا واقعیتش این است که ایشان تا حدودی در پرداخت شخصیت پیامبر موفق بوده است. در ترسیم شخصیت پیامبری حضرت یوسف، آن مقداری که در قرآن آمده، در فیلم هم می‌بینیم؛ پیامبر وحی دارد، تبلیغ دارد، حتی آن کاری که فکر می‌کنیم کاملاً زمینی است، مانند رسیدن به داد مردم مصر را هم انجام می‌دهد و آن‌ها را از قحطی نجات می‌دهد. این در واقع زمینه‌ای است برای این که یکتاپرستی را تبلیغ کند و مردم مؤمن شوند؛ به هر حال در این سریال می‌بینیم که یوسف کار پیامبری می‌کند و کار پیامبری دعوت به ایمان است و این دعوت هم صرفاً با سخنرانی نبوده و عملی هم انجام می‌شود. آن چه در این سریال جالب توجه است، نگاه اسطوره‌ای به انبیاء است. بعضی از فیلم‌سازها یک نگاه انتقادی دارند موقعی که نگاه کاملاً انتقادی و کاملاً زمینی باشد، تاریخ پیامبری را بشری می‌نمایند و تاریخ را خراب می‌کنند. البته نگاه اسطوره‌ای این سریال با این که کاملاً هم موفق نیست، ولی نگاه قشنگی است؛ یعنی شخصیت‌ها را بزرگ نشان می‌دهد. یوسف پیامبر را بزرگ نشان می‌دهد گرچه در پرداخت شخصیت ممکن است ضعف داشته باشد.

میرخندان: هدف قرآن از بیان قصه یوسف نشان دادن عزتی است که در معیت حق به دست





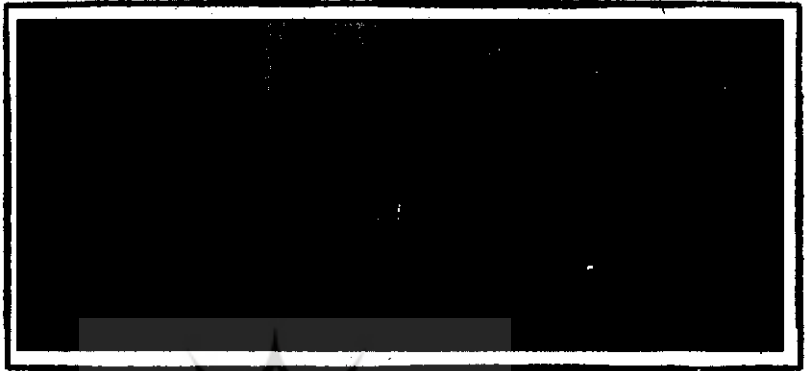
می‌آید. یکی از امکاناتی که وجود دارد راوی است. در حالی که فیلم چون در دام ماجراگویی افتاده از این امکان مغفول مانده است. صدای راوی امکانات بی‌شماری در اختیار می‌گذارد؛ آن نگاه احاطه‌دارنده خداوند. فرض کنید زاویه و ارتفاع دوربین را به گونه‌ای تنظیم می‌کردند که نشان دهد یک دانای کل در این جهان است؛ این چیزی است که در جهان سینما تجربه شده است.

قادری: مثل بخش‌های پایانی مصائب مسیح یا فیلم پرنندگان هیچکاک و...

میرخندان: بله! اگر نگاه شما بیان مفاهیم باشد، خواه‌ناخواه فرم بیان را هم پیدا می‌کنید. در داستان ابراهیم آقای علی مودنی راوی داستان اول شخص و خداست. جملاتی که از خداوند متعال نقل می‌کند اکثراً در قرآن آمده و گاه جملاتی خودش اضافه کرده است. کار سختی است. شما می‌خواهید راوی‌تان خدا داشته باشد. کار جسورانه‌ای است. در داستانی روسی دل‌سگ راوی سگ است.

قادری: در رمان پدر، عشق، پسر راوی، اسب حضرت علی اکبر است.

میرخندان: بعضی فیلم‌های تاریخ مقدس هستند که اصلاً ساختار دراماتیک ندارد؛ برای نمونه برخی فیلم‌های مسیح (ع) این گونه است. سیر داستان حالت علی مغفولی ندارد، بخش‌بخش و پیروزدیک است. یعنی ساختار ایپیک دارد و این مفهوم دراماتیک نیست. بنابراین می‌توان تاریخ پیامبران



را این طور هم نقل کرد. پس لازمه فیلم پیامبران این نیست که در آن شخصیت پیامبر دارای وجوه انسانی باشد و ساختارش هم ساختار دراماتیک باشد. اگر شما ساختار دراماتیک را انتخاب کردید و ۴۰ قسمت به یک پیامبری اختصاص دادید، دیگر حجم زمانی اصلاً اجازه ساختار اییک نمی‌دهد. اگر بگوییم که می‌توان فیلم دراماتیک درباره پیامبران ساخت و شخصیت هم باید وجوه انسانی داشته باشد، دلایل الزام دراماتیک است. شما پیامبری نشان می‌دهید که زن دارد، بچه دارد، در زندان هم بند دارد. این است که شما مجبورید یک سلسله وجوه انسانی را، یعنی چیزی که فراتر از امر ابلاغ است، مطرح کنید که ما به لحاظ نظری الحمدلله هیچ مشکلی نداریم؛ یعنی همین آیه انا بشر مثلکم.. اشعار دارد که پیامبر هم غذا می‌خورد و هم می‌آشامد. امام و پیامبر هم وجوه انسانی داشته‌اند، ضمن این که وجود قدسی هم داشته‌اند. در تجربه فیلم‌های مسیح در غرب، اسکورسیزی در آخرین و سوسنه مسیح که متخذ از رمان کازانتزاکیس یونانی است، به این امر نزدیک شده است. کازانتزاکیس نویسنده رمان می‌گوید:

دغدغه همیشگی من این بود که پیامبر علاوه بر جنبه قدسی، جنبه بشری هم داشته است. او خواسته به آن بپردازد. منتهی آن‌جا جنبه بشری، جنبه قدسی‌اش را تخریب می‌کند. این مهم است که وجوه قدسی و انسانی پیامبر به گونه‌ای جمع شوند که هیچ کدام لطمه نینند و مهم‌تر این

است که وجه قدسی‌اش لطمه نخورد. کار خطیری که آقای سلجشور کرده و می‌شود گفت به سلامت از آن به در آمده این است که وجوه انسانی معصوم را نیز به نحوی سالم مطرح می‌کند؛ یعنی شما یوسفی می‌بینید که زن می‌گیرد، با هم‌بندش هست، خارج از این‌ها رفت و آمد دارد، زندگی می‌کند. پیامبران همین‌جور بودند. ائمه ما همین‌جوری بودند. این‌جور نبودند که به هر کس می‌رسند روایت و کلمات حکمت‌آمیز برای‌اش بخوانند یا مثلاً جایی نشسته بودند و هیچ کاری نمی‌کردند و چیزی نمی‌گفتند. گرچه وجوه قدسی پیامبران سریال اندک است.

قادر: گمان نمی‌کنم کم بودن وجوه قدسی یک پیامبر در یک اثر ایرادی داشته باشد؛ چون مخاطب، او را به پیامبری پذیرفته است. قرار نیست ما با اثرمان معجزه کنیم و حتی بر نبوت وی بی‌اورییم. پس باید برویم دنبال اسوه بودن وی. این که وجوه بشری را پررنگ کنیم تا مخاطبی که از وجوه قدسی شنیده حالا کمی هم با وجوه بشری آشنا شود. درس آموز بودن یک سریال در گرو بیان این وجوه بشری است و تاثیرگذاری که بیشتر بار عاطفی و احساسی دارد در گرو بیان وجوه قدسی. دست‌کم این تلقی من است.

میرخندان: این یک بحث مبنایی است. اگر شخصیت شما یک پیامبر است، این پیامبر باید هم وجوه قدسی داشته باشد و هم وجوه انسانی. اگر وجوه قدسی را حذف کنی، شخصیت را درست طرح نکرده‌ای. حالا اگر شما آمدی خیلی روی وجوه انسانی تأکید کردی و وجوه قدسی را تحت‌الشعاع قرار دادی، آن شخصیت قدسی، تجلی نمی‌کند. البته با شخصیت ایک، هم‌ذات‌پنداری نمی‌کنیم. می‌توانیم از آن چیزی یاد بگیریم و حتی از آن هدایت بگیریم، ولی در درام، چنین نیست.

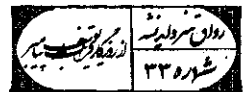
قادر: به هر حال این سریال پرمخاطب بوده است. این موفقیت برای یک سریال تاریخی و مذهبی امیدوارکننده است به ویژه آن که این موفقیت برای سریالی به دست آمده که ارزش‌های فنی و هنری آن چنان خیره‌کننده‌ای ندارد و همین امر نشان‌دهنده پتانسیل بالای مخاطب‌گیری چنین آثاری است. باید همین جا از زحمات مدیران رسانه و کارگردان این اثر و گروه سازنده‌اش تشکر کرد... به هر حال مردم ما قریب به یک سال را با این سریال، آموزه‌ها و شخصیت‌های‌اش سپری کرده‌اند و به صورت خانوادگی آن را دیده‌اند، برای آن پیامک ساخته‌اند و درباره‌اش حرف زده‌اند. الان برای این سریال تقویم و سینی و... هم زده‌اند. حالا هر جای دیگر بود احتمالاً از قبل همین محصولات فرعی درآمد شایان توجهی هم به جیب سازندگان جاری می‌شد که البته در ایران انتظار این مسئله را نداریم!!! در هر صورت من نظر سنجی‌ای را که تا اواسط بهمن‌ماه در سایت الف درج شده بود می‌دیدم برای ما تامل‌برانگیز بود:

۷۵٫۶٪ از کل پاسخگویان معتقد بوده‌اند که این سریال در معرفی و شناساندن شخصیت

حضرت یوسف (ع) در حد خیلی زیاد و زیاد موفق بوده است.

۵۳٫۱٪ نیز عنوان کرده‌اند که این سریال به عنوان یک سریال دینی در حد خیلی زیاد و

زیاد انتظارات آنان را برآورده کرده است. ۴۰٫۶٪ از بینندگان نیز میزان برآورده شدن



انتظارآشناق از این سریال به عنوان یک سریال دیدنی را در حد کم و خیلی کم عنوان کرده‌اند. ۶۱٪ بینندگان گفته‌اند که سریال یوسف پیامبر(ع) به عنوان یک سریال دینی اصلا انتظارات آنان را برآورده نکرده است و ۰۲٪ نیز در این باره اظهارنظری نکرده‌اند.

البته الان آمارها قطعا تغییراتی داشته است (به ویژه که در این قسمت‌های آخر برخی وجوه دراماتیک بهتر پرداخت شده‌اند) ولی همین آمارها هم جالب توجه هستند. البته اگر آن بخش ۴۰٪ که انتظارشان از سریال برآورده نشده است را در جامعه مخاطبین سریال که گستره‌ای در حد ایران دارد ضرب کنید، جمعیت اندکی نمی‌شود و این یعنی باید در ساخت چنین سریال‌هایی دقت مضاعف به خرج داد.

جالب این که این سایت در انتهای نظرسنجی خود نکته جالبی درج کرده است:

هم‌چنین شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی پیشنهادهایی درباره ساخت سریال‌های مذهبی و تاریخی داده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها تاکید بر بیان حقیقت (۱۱،۲٪)، انتخاب بازیگران مناسب (۸،۴٪) و تحقیقات بیشتر درباره تهیه سریال‌های مذهبی (۷،۹٪) بوده است.

آتش‌زور: بحث شخصیت‌پردازی در فیلم‌های تاریخ مقدس، یک بحث دامنه‌دار و مفصلی است که نیازمند یک نشست مستقل است. به هر حال سریال یوسف، ابعاد دیگری برای مباحثه و مذاکره دارد که در این جلسه فرصت پرداختن بدان‌ها دست نداد؛ ولی ما در این جا به فراهخور، مسائل معتنم و ظرایف ارزشمندی را درباره آن طرح نمودیم که البته می‌تواند نسبت به دیگر فیلم‌ها و سریال‌های تاریخ مقدس نیز صدق کند.
از دوستان متشکرم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایان جابج علوم انسانی